

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سال هفتم علوم انسانی  
تاریخ و تاریخنگاری

- گفتگو با دکتر هما ناطق / علی دهباشی
- کتابشناسی آثار دکتر هما ناطق

در سفری که در شهریور ماه به قصد مشارکت و سخنرانی در چهارمین کنفرانس انجمن ایرانشناسان اروپا به پاریس رفتیم، فرصتی دست داد تا طی چند جلسه با خانم دکتر هما ناطق استاد دانشگاه سوربن، درباره پژوهش‌های ایشان راجع به تاریخ ایران به گفتگو بنشینیم. بخشی از گفتگو با ایشان را می‌خوانید.

- با آثار شما کما بیش اما نه بطور کامل و مضبوط آشنائی داریم. اما خیلی کمتر از سابقه تحصیلات شما می‌دانیم. در این باره بفرمائید.

هما ناطق: من در ۱۳۱۳ خورشیدی در ارومیه زاده شدم. دوران تحصیلات ابتدائی را در مدرسه فیروز کوهی و متوسط را در دبیرستان انوشیروان دادگر و سپس در نوریخش (تهران) گذراندم. در مهر ماه ۱۳۳۳ با بورسی از دولت فرانسه به پاریس آمدم. دوره‌های لیسانس و فوق لیسانس و دکترای خود را در این کشور به پایان بردم. رساله دکتری را در در احوال و تفکر «سید جمال‌الدین اسدآبادی» نوشتم و در ۱۳۴۵ در دانشگاه سوربن گذراندم. این اثر با کمک هزینه «مرکز ملی تحقیقات علمی» فرانسه (C. N. R.S.) و با مقدمه ماکسیم رودنسون استاد و

مورخ سرشناس فرانسه، در ۱۳۴۶ منتشر شد. همزمان در همکاری با استاد ژیلبر لازار به ترجمه اشعاری از شعرای معاصر ایران (از جمله نیما، سپهری، شاملو، سایه، فرخزاد، نادرپور و...) و دیگران بر آمدم که بخشی از این ترجمه‌ها هم چنانکه در فهرست آثارم به دست داده‌ام در فرانسه منتشر شده‌اند.

### - ماهیت کار علمی شما در دانشگاه تهران به چه روالی بود؟

- **هما ناطق:** در اوایل سال ۱۳۴۷ به ایران بازگشتم. نخست یک سالی در موسسه مطالعات اقتصادی استخدام شدم که با رشته تحصیلی من ارتباط نداشت. کار مهمی هم از پیش نبردم، مگر اینکه کتاب «چهره استعمارزده» آلبرمی استاد جامعه‌شناس فرانسوی (با مقدمه ژان پل سارتر) را که در تحلیل روحیه استعمارگران و استعمارزدگان بی‌اهمیت نیست، به فارسی برگرداندم. و به تفتن مقالاتی نه چندان ارزشمند در نشریه «آرش» و «فردوسی» نوشتم.

همان سال دکتر سیدحسین نصر، که در آن تاریخ رئیس دانشکده ادبیات بود، و کتاب زندگی سیاسی «سید جمال‌الدین اسدآبادی» را دیده بود، درخواست استخدام مرا در گروه تاریخ داد و من از ۱۳۴۸ تا ۱۳۶۰ در آن دانشکده به تدریس تاریخ اجتماعی ایران در دوره قاجار و تاریخ عثمانی پرداختم. در این میان در ۱۳۵۲ به دانشگاه پرینستون (امریکا) دعوت شدم و یک سال در بخش تحقیقات خاورمیانه آن دانشگاه تدریس کردم. یکی دو مقاله هم در نشریه Iranian Studies منتشر کردم. همچنین نگارش کتاب «قتل گریبایدوف» را به یاری مجموعه اسناد آن دانشگاه در دست گرفتم که به تأسف باید بگویم آن اسناد و یادداشت‌ها را دیگر در دسترس ندارم. در راه بازگشت از امریکا به سراغ آرشیوهای وزارت خارجه انگلیس رفتم. از اسناد جنگ‌های ایران و روس مجموعه نامه‌های فارسی عباس میرزا نایب السلطنه عکس‌برداری کردم. بنا بود آن نامه‌ها را با همکاری شادروان دکتر اسماعیل رضوانی که در همین زمینه اسناد کتابخانه مجلس سنا را گرد آورده بود، منتشر کنیم. آن کتاب نیمه کاره هم از میان رفت.

از نوشته‌های دوره اقامت در ایران، می‌توانم از چند اثر تاریخی نام ببرم: مجموعه مقالات درباره جنگ‌های ایران و روس با عنوان «از ماست که بر ماست»؛ «روزنامه قانون میرزا ملکم خان»؛ «آخرین روزهای لطفعلی خان زند» با همکاری جان گرنی استاد دانشگاه اکسفورد؛ «افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار» در همکاری با دکتر فریدون آدمیت، و «مصیبت وبا و بلای حکومت». از آن نوشته‌های جدی گذشته، مقالات پراکنده، داستان‌های کوتاه و بویژه نقدهایی در مجله‌های نگین، راهنمای کتاب، مجله تاریخ، الفبا، کتاب جمعه و در نشریات دیگر منتشر نمودم.

# مازرگانان

## درداد و شادمانی شاه‌مژدی تبتاگو

(پیدایش شیرین‌انگیز)

### همان‌طور



۲۵۸

- اما برخی از تحقیقات تاریخی شما در همین چند سال اخیر انتشار یافته‌اند.

- همان‌طور: بله، در آذر ماه ۱۳۵۹ روزگار از نو مرا به فرانسه پرتاب کرد. چندی بیکار بودم. تا اینکه غلامحسین ساعدی که با ما دوست بود مرا ترغیب کرد که به جای نشستن رو به دیوار، بار دیگر راه کتابخانه‌ها و بایگانی‌ها را در پیش گیرم. خود او هم مقدمات نشر «القباه» را فراهم آورد. چهار سال تمام در آرشیو وزارت خارجه و آرشیو ملی فرانسه به رونویسی اسناد برآمدم. در آرشیوهای آن وزارتخانه مجلدات و گزارش‌های سیاسی و اقتصادی ایران و عثمانی و روسیه را که حق عکس برداری نداشتیم، از ۱۸۴۰ تا ۱۹۱۲ یادداشت برداری کردم. پرونده‌های دست نخورده و بیشمار درباره مدارس ایران، میسیونرها، اقلیت‌های مذهبی، احزاب، انجمن‌ها، جنگ ارمنی - آذری، مهاجرت ارمنیان به ایران، جنبش‌های انقلابی قفقاز، سوسیال - دموکراسی، انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، تنظیمات عثمانی، روابط ایران و عثمانی، و پرونده اشخاصی نظیر حیدر عمو اوغلی و میرزا ملک‌خان و دیگران یافتیم. از پرونده‌های جلد نشده چون حق عکس برداری داشتیم، تا جایی که میسر بود، عکس گرفتیم. پس به این فکر افتادم که بر پایه بخشی از این اسناد ناشناخته کتابی زیر عنوان «باکو در ۱۹۰۵، تبریز در ۱۹۰۶» فراهم آورم که هنوز در دست دارم. دوره دوم خدمت دانشگاهی من از ۱۳۶۳ آغاز شد. در سپتامبر همین سال بود که پروفیسور ژیلبر لازار که در شرف بازنشستگی بود و جانشین ایشان استاد شارل هانری دو فوشکور که هر

دو کارهای مرا می‌شناختند، استخدام مرا به دانشگاه «سورین جدید» پیشنهاد کردند تا این زمان تدریس بخشی از دروس تاریخ و ادب فارسی را یک استاد افغانی برعهده داشت که به امریکا منتقل شد. این را هم بگویم که پدرم ناصح ناطق از بشیانگزاران کتابخانه موسسه مطالعات ایرانشناسی در این دانشگاه بود، چنانکه استاد لازار در مصاحبه بدان اشاره می‌کند، (نشریه بخارا، شماره ۴). پدرم نه تنها نسخه‌های گرانبهای بسیار از متون کلاسیک شعر و ادب فارسی را به آن دانشگاه هدیه کرد، بلکه همه آثار کسروی و دکتر آدمیت را نیز او به این موسسه داد.

دومین دوره کار دانشگاهی‌ام را از ۱۳۶۳ (۱۹۸۵) بدینسان با سمت استاد تمام وقت در موسسه پژوهش‌های ایرانی دانشگاه سورین آغاز کردم و تدریس جنبش‌های فکری و مذهبی سده نوزدهم، متون تاریخی، قرائت نسخه‌های خطی و بایگانی‌ها، ترجمه (از نشریات) و زبان فارسی را عهده‌دار شدم. هر بار هم مجالی یافتم باز به سراغ آرشیوها و کتابخانه‌ها رفتم. در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۵) بعد از ژیلبر لازار نوبت بازنشستگی استاد فوشکور از موسسه تحقیقات ایرانی رسید. پس از کناره رفتن این دو دانشمند، موسسه از نظر علمی افت کرد و دیگر اعتبار سابقش را بازیافت. در ضمن آقای فوشکور یکی دو ماه پیش از ترک موسسه، در یک جلسه رسمی با حضور همکاران دانشگاهی، آرشیو «آلفونس نیکلا» مورخ نامدار و دیپلمات دوران قاجار را برای رده بندی و چاپ به من سپرد. این گنجینه پنج کارتن بزرگ انباشته از اسناد گوناگون را در بر می‌گرفت و سال‌ها بود که در مخزن کتابخانه خاک می‌خورد و کسی از هستی‌اش آگاه نبود. هرگز هم معلوم نشد که این اسناد از کجا آمده‌اند و چگونه و از چه زمانی به دانشکده ما منتقل شده‌اند. از آنجا که نیکلا مقارن انقلاب مشروطیت، از ۲۱ فوریه ۱۹۰۶ قونسول فرانسه در تبریز بود، بیشتر این اسناد دوران مشروطیت، جنگ‌های داخلی تبریز و شکست مشروطیت را در بر می‌گیرند. از میان این پرونده‌ها می‌توان به گزارش سیاسی نیکلا از تبریز، به مکاتباتش با دولتمردان و برخی آزادیخواهان ایران، به مجموعه روزنامه‌های مشروطه خواهان آذربایجان، و بویژه شبنامه‌های گروه‌های موافق و مخالف در مشروطیت، به ترجمه‌های خود او از آثار روشنفکران آن دوره، به نوشته‌هایش درباره شیخیگری و دیگر جنبش‌های صوفیان سده نوزده، و نیز به ترجمه‌های پدرش از خیام، حافظ، سعدی، هاتف اصفهانی، عراقی و دیگران اشاره داد. بنا بر تعهدی که داشتم در طی چهار سال همه این اسناد را رده بندی و فیش برداری کردم و امسال به دانشکده سپردم. برای تحقیقات شخصی خودم نیز از همه این مجموعه عکس گرفتم که هم اکنون در اختیار دارم. نمونه‌هایی هم در برخی از نوشته‌هایم از جمله در «کارنامه مدارس فرنگی» بدست داده‌ام.

در این دوره اقامت در فرانسه کتاب‌ها و مقالاتی چند به فارسی و فرانسه منتشر کرده‌ام. اما

# از ماست که بوماست

جمعه ۱۳۵۰

## هما ناطق



چهارم استعمارگر  
چهارم استعمارزده  
دکتر آبرینی

۲۶۰

شالوده برخی از آثارم مانند «کارنامه و زمانه میرزا رضا کرمانی» کشته ناصرالدین شاه و «بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و رژی تنباکو» را در تهران و بر پایه اسناد حاجی محمدحسن امین الضرب ریخته بودم که آقای دکتر اصغر مهدوی بی دریغ در اختیارم نهادند. این دو پژوهش را پس از آمدن به فرانسه و افزودن اسنادی از آرشیوهای فرانسه در خارج از کشور به چاپ سپردم. در این سال‌های اخیر انتشارات توس کتاب «بازرگانان...» را از نو منتشر کرد. این را هم بیفزایم که از اسناد آرشیو امین الضرب هنوز پرونده‌ای درباره قحطی‌های ایران، نامه‌هایی از سید جمال‌الدین و از میرزا رضا کرمانی در اختیار دارم که هنوز منتشر نکرده‌ام.

از دیگر پژوهش‌هایم در غربت، یکی هم «ایران در راه‌هایی فرهنگی» است که در تشریح زمانه محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی نگاشتم، تا شاید حق آن صدراعظم به ناحق بدنام را در خدمت به ایران ادا کرده باشم. اسناد این کتاب افزون بر سفرنامه‌ها و متون چاپی، بر پایه گزارش‌های فرانسویان و انگلیس‌ها از ایران و ترکیه و مکاتبات حاجی میرزا آقاسی تکیه داشت.

بنای کتاب «کارنامه مدارس فرانسوی در ایران» که تازه‌ترین پژوهش من هم هست، افزون بر آرشیو نیکلا و اسناد دولتی فرانسه، بر پایه اسناد «سازمان ملی اسناد» ایران بود. به مثل در ارتباط با بخش مدارس آلیانس فرانسه و آلیانس یهود، من برای آن سازمان نامه‌ای نوشتم و آقای لیلاز مهرآبادی کتابدار آن سازمان بی‌دریغ از اسناد مربوط به این دو آموزشکده عکس برداشتند و

برایم فرستادند. چنانکه در مقدمه کتاب نامبرده از ایشان سپاسگزاری نموده‌ام.

همچنین در نشریه «چکیده‌های ایرانشناسی» قلم می‌زنم که از اعضای هیات تحریریه‌اش هستم. در این نشریه نقد و بررسی کتاب‌ها و مقالات منتشر شده درباره دوران قاجار را عهده دارم. مقالاتی هم به زبان و فرانسه و انگلیسی نوشته‌ام، از جمله درباره: سید جمال و ملکم و میرزا آقاخان در استانبول، روزنامه قانون ملکم خان، دانشجویان ایرانی در لیون در سده نوزده و چند اثر دیگر.

### - کتاب‌ها و نشریات ایران را از چه راه فراهم می‌کنید؟

- **هما ناطق:** در مورد کتاب‌های چاپی ایران، بیشتر معلومات ما ایرانیان در فرانسه یکی از طریق «انتشارات خاوران» تأمین می‌شود که در حومه پاریس کتابخانه و چاپخانه آراسته است. نیازمندی‌های پژوهندگان را از هر دست که باشند، از ایران سفارش می‌دهد و نوشته‌هایشان را به رغم اینکه روی دستش می‌مانند زیر چاپ می‌برد. این انتشارات پل ارتباطی اصلی میان ما و ناشرین ایران است، چنانکه نشریه «بخارا» نیز به همت «خاوران» پخش می‌شود. همچنین از تهران خانم شامبیاتی هر ماه فهرست بخشی از کتاب‌های منتشر شده در ایران را برای برخی علاقمندان از سال می‌دارد تا اگر خواستند سفارش بدهند.

### - اکنون چه کاری در دست دارید؟

- **هما ناطق:** کار اصلی من همان پژوهشی است که از سال‌ها پیش با عنوان «باکو در ۱۹۰۵ و تبریز در ۱۹۰۶» در دست گرفته‌ام. در واقع نوشته‌های دیگر من در خارج از کشور در حاشیه همان اثر مفصل شکل گرفته‌اند. رشته مقاله‌هایی که هم اکنون درباره تاریخ «تنظیمات» عثمانی که خودتان در «بخارا» منتشر می‌کنید، در واقع فصل‌هایی از همان کتاب‌اند. این نکته هم به یادآوری می‌آورد که افزون بر استادی که نام بردم، امروز ما به «کتابخانه عثمانی» هم دست یافته‌ایم. بدین شرح که از دو سال پیش گروه آموزش زبان ترکی در دانشکده ما برپیده شد. کتابخانه آن گروه بی‌صاحب ماند و به ناچار به موسسه ایرانشناسی انتقال یافت. این کتابخانه از نظر مناسبات ایران با عثمانی، زبان فارسی در عثمانی، نشریات گروه «ترکان جوان» در دوره مشروطیت ۱۸۷۶ و ۱۹۰۸، درگیری ترکان با ارمنیان، جنگ‌های بالکان و سفرنامه‌ها و یاد بوهای دولتمردان وقت، سخت با اهمیت است.

از آغاز امسال که خانم نسرین رأیتی، مسئولیت تنظیم این کتابخانه را عهده‌دار شدند. من توانستم به یاری ایشان به آن گنجینه دست بیابم و در اینجا از ایشان سپاسگزارم. همچنین از خانم

رایتی خواهش کردم که یادداشتی درباره این کتابخانه ناشناخته برای خوانندگان «بخارا» فراهم آورند، چه بسا به کار دانش پژوهانی آید که در این رشته‌ها تحقیق می‌کنند و نیز ایکاش دست اندرکاران کشور ما مانند سایر کشورها از آرشیوها و نسخه‌های خطی مربوط به ایران، کنه در کتابخانه‌ها و بایگانی‌های کشورهای اروپائی مدفونند، عکس یا دست کم میکرو فیش تهیه می‌کردند تا این میراث‌های تاریخی را از دستبرد روزگار در امان دارند.

### - چه تجربیاتی از تدریس در دانشگاه تهران و سوربن اندوخته‌اید؟

- **هما ناطق:** کلاس درس و رابطه استاد و دانشجو در ایران و فرانسه با اندازه‌ای متفاوت است. پایه درس در اینجا بر اسناد و کتابشناسی است. به آسانی نمی‌توان نظریه شخصی یا عقیدتی داد و یا زیاده کلی بافی کرد. دانشجو باید در پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌های تحصیلی روی موضوعاتی کار کند که برای خود استاد تازگی دارند. کار استاد در واقع راهنمایی شاگرد است برای بهره‌برداری از منابع و آموختن روش تحقیق در یک حوزه محدود و مشخص. بدینسان دانشجویانی که درباره تاریخ ساسانیان و یا هر دوره پیش از اسلام کار می‌کنند باید زبان پهلوی بخوانند که در دانشکده ما و در بخش ایرانشناسی اجباری است. در ربط با تاریخ اسلام باید عربی بدانند و یا اگر بخواهند به روابط ایران و عثمانی بپردازند. باید زبان ترکی بیاموزند. از این رو گاهی پیش می‌آید که برخی از دانشجویان ایرانی که با این روش‌های آموزشی آشنا نیستند با مشکلاتی چند روبرو شوند. و یا چون در برگ‌های امتحانی‌شان آنچه‌انکه باید مستند و مستدل نمی‌نویسند از عهده امتحان بر نمی‌آیند. گاهی هم دانشجویان درخشانی داریم که از ایران می‌آیند و حتی زبان فرانسه را بهتر از ایرانیان خارج از کشور می‌نویسند که مایه شگفتی است. این هم گفته باشم که برای من هرگز تدریس در پاریس جای کلاس‌های ایران را نگرفته است. در ایران دانشجویان با گونه‌ای تشنگی و کنجکاوی استاد را به دادگاه می‌خواندند. از این رهگذر در سازندگی خود استادهای سهم داشتند. هنگامی هم که سیراب نمی‌شدند و آنچه را که می‌خواستند نمی‌آموختند، تخمه می‌شکستند!

- **با تحقیقاتی که در رشته تاریخ دارید از نگرش کلی خودتان در موضوع تاریخ نویسی**

**جدید بفرمائید.**

- **هما ناطق:** این مبحث مفصلی است که مقولات گوناگونی را در بر می‌گیرد. حقیقت این است که در این زمینه من چندان صاحب نظر نیستم، بلکه از صاحب‌نظران و تاریخ نگاران زمانه‌ام تأثر پذیرفته‌ام. اما این را هم می‌دانم که با نگرش تاریخی و یا روش تحقیق برخی هم همسو



نگارخانه اسنادی و کتابخانه مرکز چاپ و نشر پیام  
ایران در راه یابی فرهنگی  
۱۸۳۴ - ۱۸۴۸  
سده و یکم هجری قمری تا سده دوازدهم هجری قمری  
از سده هجری تا سده بیستم هجری قمری

ایران در راه یابی فرهنگی  
۱۸۳۴ - ۱۸۴۸

تقدیم و تحفه  
نگارخانه اسنادی و کتابخانه مرکز چاپ و نشر پیام  
ایران در راه یابی فرهنگی  
۱۸۳۴ - ۱۸۴۸  
سده و یکم هجری قمری تا سده دوازدهم هجری قمری  
از سده هجری تا سده بیستم هجری قمری

هما ناطق



مرکز چاپ و نشر پیام  
لندن - ۱۹۸۸  
Payam Publishing & Distribution Centre  
London 1988  
12 Balize Terrace, London NW3 4AX

نیستم. به مثل نوشته‌های کسروی و یا ناظم الاسلام کرمانی را از بابت نشر اسناد با اهمیت می‌دانم، اما روش و شیوه تاریخ‌نویسی‌شان را معتبر نمی‌شناسم. از میان تاریخ نگاران دوران معاصر دکتر آدمیت را استاد خود می‌دانم. آنچه از ایشان آموختم به اختصار این است:

در موضوع تاریخ می‌توان گفت که معیار آن کمابیش بطور مشخص شناخته شده و ابهامی ندارد - یعنی تحقیق در حوادث تاریخی زندگی انسان آنطور که دقیقاً وقوع یافته‌اند. در توضیح آن باید گفت حوادثی در متن تحقیق تاریخ قرار می‌گیرند که مفید به معنی از نظرگاه شناخت انسان در جهان طبیعت باشند. انحراف از آن معیار اصلی ما را به بیراهه می‌کشاند. یعنی چیزی می‌آفرینیم که هر عنوانی بر آن بگذاریم به هر حال تاریخ نیست. در آن جهت عمومی، نگرش تاریخی صرفاً بر پایه دانش تحقیقی قرار دارد. منطق و روش تحقیقی است که دانش تاریخی را در بستر اصول علمی به راه کمال می‌برد؛ علمی که پایه‌اش بر حاکمیت عقل ریخته شده؛ روش آن تجربی و عینی است، انتقاد عقلی عنصر اصلی لاینفک آنست و از فلسفه عقل جدید سرچشمه می‌گیرد. این منطق خشک تاریخی با مقولات عرفانیات و کشف و شهود و شور جنون و افسانه و عالم اسرار کار ندارد. حتی تفسیر نظری تاریخ را هم کنار می‌گذارد. البته این وجهه نظر مخالفانی دارد. مختارند.

اما درباره قانون یا قوانین طبیعی که حرکت تاریخ را می‌سازند: از مطالعه تطبیقی تمدن‌ها -

یعنی سیر جامعه‌های انسانی از توحش به مدنیت، قانون ترقی را می‌توان کلید درک حرکت تاریخ شناخت. و آن از ذات ترقی‌پذیری انسان به راه تحول تکاملی که قانون حیات آدمی است، نشأت می‌گیرد. مشتبه نشود قانون ترقی در تاریخ بدان معنا نیست که جامعه‌های انسانی همواره سیر ترقی ممتد و مستمر و بدون وقفه‌ای را طی کرده‌اند. ابتدا اینطور نیست؛ بلکه حرکت تمدن فراز و نشیب داشته و دارد، سنگلاخ پستی و بلندی‌هایی را پیموده است. این تعبیر معقول یکی از مورخان است که: حرکت تاریخ در جهت ترقی همچون حرکت دندان‌های اژه است، از دندان‌های ریز شروع می‌شود و در حرکت فراز و نشیب دندان‌های بزرگ و بزرگتر همواره به جلو می‌رود. این منطق ترقی یا تحول تکاملی جامعه‌های انسانی از مراحل پست ابتدائی و قبیله‌ای به سوی مدنیت جهان شمول خیره‌کننده است. این بود بخشی از اندیشه‌های فریدون آدمیت در زمینه «تئوری تاریخ نویسی» جدید؛ و می‌خواند با اندیشه‌های پل وین Paul Veyne در شیوه نگارش تاریخ» او نیز بر آن است که تاریخ نویسی رفتن از جزئیات است به کلیات. «سرشت تاریخ دانائی بر پایه اسناد» است. پس «تاریخ دانستن است از برای دانستن» همانند هر علم دیگر. اما کار هر تاریخ نگار به تنهایی «نا تمام» است، و همواره با «کمبود اسناد» روبه‌روست. کمبودهایی که آیندگان باید تکمیل کنند. به بیان دیگر و برای نمونه: یک تاریخ نگار سرگذشت یک شهر باستانی را به دست می‌گیرد و هر چه در این زمینه می‌داند، روی کاغذ می‌آورد. سال‌ها بعد تاریخ نگار دیگری با مدارک تازه و نویافته از راه می‌رسد و اعلام می‌کند: در همان شهر فلان بنا یا فلان تپه هم بوده که پژوهشگر پیشین ندیده بود. اما نگارش تاریخ یک «فعالیت روشنفکرانه» است، بی‌آنکه با سیاست سر و کار داشته باشد. به مثل می‌توان درباره جنگ نوشت اما به عنوان پژوهشگر و نه «میهن پرست». به عبارت دیگر تاریخ نگار تنها «سخن از آنچه بود می‌راند و نه از آنچه می‌شایست بود». یا به گفته «وبر» تاریخ نویسی با «داوری» و پیش داوری بیگانه است. ایدئولوژی بر نمی‌دارد.

#### - پس نظر شما درباره تاثیر تاریخ نویسی روس‌ها در ایران چیست؟ -

- **هما ناطق:** تاریخ نویسی ایدئولوژیکی و استالینی را حزب توده در ایران باب کرد. با اندیشه‌های از پیش ساخته و با شعار «هر که با ما نیست بر ماست» به میدان آمد. تیشه به ریشه شک علمی و استقلال اندیشه زد، که پیش زمینه‌های آفرینش هر اثر علمی و هنری به شمار می‌آیند. با تبلیغ الگو برداری از «ایوانف»‌ها به تحقیق جوانان برآمد. چنین بود که بعضی نویسندگان به خود اجازه دادند درباره تاریخ «طبقاتی» ایران از دوره ماد تا دوران معاصر یکسره قلم فرسائی کنند. به یاد می‌آورم که یک بار چندین تن دانشجو به سراغ دکتر زریاب خوئی رفتند

که در آن سال‌ها تاریخ ساسانیان و صدر اسلام را درس می‌داد. گفتند: «ما می‌خواهیم شما تاریخ اقتصادی و طبقاتی ایران آن دوران را به ما بیاموزانید». دکتر زریاب پاسخ داد: «من اینکاره نیستم» اصرار ورزیدند. تا اینکه یکی دو جلسه از وضع اقتصادی بغداد سخن گفت. همین موضوع را پرسش امتحانی تعیین کرد. حتی یک نفر از عهده پاسخ برنیامد. آنگاه به اعتراض آمدند که «سؤال سخت بود»!

بدتر اینکه نقد تاریخی - که بازآفرینی و بازنگری یک اثر بر پایه اسناد و مدونات نوین است - به دشنام گوئی و اتهام زنی بدل شد. تا آن زمان تاریخ فرهنگی ایران با آن همه نابردباری و خشونت لحن آمختگی نداشت. دست کم ورد زبان بیشتر مردم پند خواجه شیراز بود که هشدار می‌داد: «با دوستان مروت با دشمنان مدارا». بدبختانه فرهنگ حزب توده و طرد به جای استدلال هنوز در قلم و زبان ما ایرانیان زنده است. تا جایی که حتی در کنگره ایرانشناسی که همین روزها در پاریس برگزار شد، یکی از پژوهشگران فرنگی موضوع گفتارش را خشونت اهل قلم در ایران، برگزیده بود.

#### - پیام شما پس از سی سال تدریس به دانشجویان ایران چیست؟

- **هما ناطق:** چگونه می‌توانم از این راه دور نسخه‌نویس جوانان ایران باشم. حتی نمی‌دانم امروز در آن گروه تاریخ دانشگاه که روزگاری می‌شناختم چه می‌گذرد. مگر اینکه به پیرانه سر، اندرزه‌های کهنه آن روزگاران را از سرگیرم و بگویم: رابطه شاگرد با استاد نباید بازتابی باشد از «هر چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم». هر آنکه در پی آموختن است چه بهتر که شک علمی را نیز رهنمون خود کند تا رابطه مراد و مرید را به گفتگوی علمی برگرداند، تا اگر روزی خود بر مسند استادی تکیه زند، سخن تازه‌تری برای آموزاندن داشته باشد. از کلی بافی بیشتر در می‌گذرم. حرف دیگری ندارم. جز اینکه: یاد آن اوقات که می‌افتم «دل می‌رود ز دستم». سپاسگزارم.